



معرفی کتاب

معتزلیان و مسئله اختیار

• امیرکوزه‌گر

• مسئله اختیار در تفکر اسلامی و

پاسخ معتزله به آن

• شیخ بوعمارن

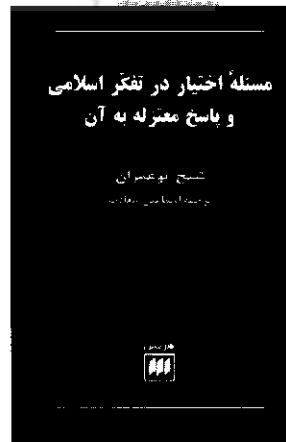
• ترجمه اسماعیل سعادت

• هرمس، ۱۳۸۳

تاریخ کلام از مهم‌ترین و دلکش‌ترین فصول تاریخ تفکر اسلامی است که نیازمند بازکاوی و تحریر دوباره است. چنان‌که می‌دانیم در این زمینه در روزگار ما پژوهندگان غربی و شرقی تحقیقات ارزشمندی انجام داده‌اند، اما هنوز در نحوه شکل‌گیری کلام اسلامی و مذاهب گونه‌گون آن و تأثیراتی که گاه‌ب‌گاه از دیگر نظام‌های کلامی معاصر خود گرفته و در میزان اصالت و خلاقیت تحقیقات متکلمان مسلمان، ابهامات و سوالات و گره‌های ناگشوده بسیاری وجود دارد.

برای رسیدن به وضع بهتر در این زمینه پیمودن مراحل زیر ضروری است: در نخستین مرحله باید اهم متون کلامی فرق مختلف مسلمانان که تاکنون به چاپ نرسیده - که شمار آنها هم بسیار است - به چاپ برسد. در مرحله دوم صاحب نظران باید تک‌نگاری‌هایی درباره هر یک از متکلمان معروف یا جریان‌ها و خرده جریان‌های کلامی فراهم کنند. این دو مرحله، زمینه تحقق مرحله سوم را که مهم‌ترین این مراحل است یعنی نوشتن تاریخی ترکیبی از کل جریان کلام اسلامی و سیر تکوین و مراحل تکامل آن را ایجاد می‌کند. در باب دو مرحله اول و دوم در دوران ما کارهای نسبتاً فراوانی صورت گرفته است که برخی از آنها اعتبار فراوانی دارند. همچنین تک‌نگاری‌های با اهمیتی درباره برخی متکلمان و جریان‌های کلامی انجام شده است که نسبت به مرحله سوم نیز برخی کارهای مهم و درخشان در دست است.

اما متأسفانه فعالیت پژوهندگان مسلمان در این قلمرو چندان چشمگیر نبوده است. در زمینه چاپ تحقیقی متون کلامی، فراهم کردن تک‌نگاری درباره متکلمان و جریان‌های کلامی و بالاخره در حوزه نگرش‌های کلی بر تاریخ کلام اسلامی پژوهش‌هایی در حد استاندارد علمی انجام نشده است. سهم و تلاش پژوهندگان غربی - به هر دلیل - در این زمینه بیشتر بوده است. اما این سخن به این معنی نیست که پژوهندگان مسلمان کاری نکرده‌اند، بلکه به این معنی است که پژوهندگان مسلمان از حیث مسئولیتی که نسبت به دین و فرهنگ کهن و جاری خود دارند کارشایسته و درخور توجهی در این باره انجام ن داده‌اند. فی‌المثل امروز در ایران توجه به کلام جدید که زاده شرایط فرهنگی و سیاسی کنونی ماست چنان توجه پژوهندگان دانشگاهی و حوزوی را به خود جلب کرده که متأسفانه جایی برای پرداختن به کلام سنتی باقی نگذاشته است. در حالی که خواندن و بازخوانی متون کلامی و جریان‌های کلامی گذشته مسلمانان، درس‌های زیادی برای امروزیان در بردارد و راه‌حلی‌هایی برای حل برخی از معضلات فکری امروزی ما





در حوزه تفکر دینی می‌تواند عرضه کند.

نگرش جدیدی هم که به کلام سنتی و تاریخ آن در جامعه علمی ما دیده می‌شود، بیشتر مرهون انتشار ترجمه تحقیقات غربیان در این باب است که شناخته شده‌ترین آنها در جامعه علمی ما تحقیقات گلدتسیهر و ولفسون و وات و مادلونگ و کلدرموت و ایزوتسو است.

کتابی که در اینجا به معرفی تفصیلی آن خواهیم پرداخت نوشته پژوهنده مسلمان ریزین و پراطلاعی است که در طی آن با مهارت تمام یکی از مهم‌ترین معضلات تاریخ کلام اسلامی یعنی مسئله جبر و اختیار از نظرگاه یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری اسلام یعنی معتزلیان با تفصیل و اشباع کامل بررسی کرده است، کتابی که می‌تواند الگوی کاملی در حوزه نگرش تاریخی و تحلیلی به موضوعات کلامی در جامعه علمی ما قرار گیرد. کتاب مورد نظر، مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن نام دارد که شیخ بو عمران آن را به زبان فرانسوی نوشته است و استاد اسماعیل سعادت، نویسنده و ویراستار و مترجم نامدار معاصر آن را به فارسی برگردانده‌اند. استاد سعادت با ترجمه این اثر ارزنده خدمت بزرگی به فرهنگ دینی و علمی و علاقه‌مندان کلام اسلامی و تاریخ آن کرده‌اند و گنج شایگانی در این زمینه در اختیار همه قرار داده‌اند.

کتاب حاضر یک مقدمه با عنوان «آگاهی» و پنج فصل دارد و هر فصل نیز به پنج بخش کوچکتر تقسیم شده است. عناوین فصول پنجگانه کتاب چنین است:

فصل اول: ملاحظات مقدماتی؛ فصل دوم: انسان مجبور نیست؛ فصل سوم: انسان مختار است؛ فصل چهارم: آزادی و مسئولیت؛ فصل پنجم: انتشار مذهب اعتزال.

نویسنده کتاب، شیخ بو عمران، در «آگاهی» به سیری کوتاه در نحوه برخورد معتزله با مسئله جبر و اختیار می‌پردازد. به نوشته وی در واقع برای معتزله «مسئله بنیادی دانستن این معنی بود که آیا انسان در افعال خود آزاد است، یا تنها خداست که صاحب قدرت است و بنابراین آزادی انسان وهمی بیش نیست». نویسنده نحوه نگرش معتزله را به این مسئله صرفاً اعتقادی و فلسفی نمی‌داند بلکه برای آن ابعاد سیاسی و اجتماعی نیز قائل است، «دغدغه معتزلیان صرفاً اثبات آزادی مابعدالطبیعی انسان نیست، آنها می‌خواهند ثابت کنند که انسان آزادی خلاق واقعی دارد و می‌تواند به نحوی مختار و کاملاً مسئول عمل کند» (ص ۳). این، در واقع یک نتیجه‌گیری سیاسی و اجتماعی از نظریه

معتزله است در مقابل امویانی که معتقد بودند اقتدار خود را از خدا گرفته‌اند (همان).

نویسنده در «آگاهی» به یک نکته فرعی بسیار مهم اشاره می‌کند و آن پیشاهنگی مسلمانان در طرح همه‌سویه و ژرف مسئله اختیار نسبت به غربیان است. از زمانی که غربیان خاصه از سده نوزدهم به بعد درباره اختیار سخن‌ها گفته‌اند و تحقیقات جالب توجهی انجام داده‌اند، محور توجه‌شان بیشتر فرهنگ‌آشنای اطرافشان بوده و از قاره خودشان فراتر نمی‌رفته است «با این همه تحقیق اروپایی بسیار دیر نظر به ای منسجم درباره اختیار تقریر کرده است در حالی که در جای دیگر این مسئله از مدت‌ها پیش مطرح بوده است» (ص ۴).

در فصل نخست کتاب با عنوان «ملاحظات مقدماتی» نویسنده طی چند بخش به بررسی شرایط برآمدن معتزله می‌پردازد. به نظر نویسنده توجه به شرایط تاریخی تکوین و ظهور یک نظریه به ما امکان می‌دهد که مسئله مبادی تأثیرات خارجی و بالآخره تضمینات اندیشه‌ها را بهتر دریابیم (ص ۹).

نویسنده در آغاز این فصل ضمن عرضه شواهدی از مطرح بودن مسئله تقدیر و اختیار انسان در صدر اسلام و سده اول هجری (ص ۹-۱۰)، منشأ نظریه قدر را با فتنه و جنگ داخلی دوران حضرت علی مرتبط می‌داند (ص ۱۰)، در واقع اختلافات دوران علی (ع) به پیدایش سه گروه «خارج»، «شیعیان» و «مرجئه» و «معتزله» منجر شد (ص ۱۱). از میان گروه‌های خوارج فرقه بنیه‌سپه پیروان ابو بنیه‌س مذهب اختیار داشتند (ص ۱۲-۱۳)، و پیروان برآن بودند که خدا خواهان خیر است نه شر و هیچ سهمی در اعمال ما ندارد (ص ۱۳).

نویسنده سپس به شرح عقاید مرجئه در باب کفر و ایمان می‌پردازد و برآن است که مرجیان چنان مشرب التقاطی تساهل آمیزی داشتند که خوارج و جهمییه و قدریه به یکسان به آنها گرویدند (ص ۱۴-۱۵).

نویسنده سپس عقاید جبریان را توضیح می‌دهد «آنها برآن اند که گناهکاران کاملاً مسئول اعمال خویش نیستند، بلکه ناگزیر از انجام دادن عملی بوده‌اند که از آنها صادر شده است، این نظریه به نام نظریه جبر خوانده می‌شود» (ص ۱۶) که ریشه در قبل از اسلام دارد (همان)، شیخ بو عمران عقیده دارد که تسلیم شدن به سرنوشت اندیشه‌ای بود که قدرت مستقر در دمشق یعنی امویان آن را ترویج و حمایت می‌کردند (ص ۱۷) در واقع واجد ابعاد سیاسی است، اما همین عقیده سیاسی است که «اندک اندک متکلمان آن را می‌پرورند و برای توجیه آن به



علویان و تصمیم وی در جهت بازگرداندن آنان به قدرت را به تأثیر متفکران معتزلی بر مأمون می‌داند (همان). در مجموع می‌توان گفت اتحاد معتزله با عباسیان به سود هر دو طرف بود و اعتدال جامعه اسلامی را موجب گردید.

نویسنده در ادامه فصل حاضر به بررسی منابع مذهب جبر می‌پردازد. وی ضمن شرح عقاید جهم بن صفوان (ص ۲۸) توضیح می‌دهد که معتزلیان تمام آرای جهم را به استثنای جبر قبول دارند (همان)، همین نکته موجب شده است که ابن حنبل میان جهمیه و معتزله فرقی نگذارد و پس از او هم دیگر نویسندگان همین خلط را مرتکب شده‌اند (همان)، غافل از اینکه جهم مخالف اختیار است و اصل مؤید آن است (ص ۲۸). به عقیده نویسنده جهم با تکیه بر متن قرآن تلاش می‌کند اندیشه‌های بیگانه‌ها را از اسلام دور سازد (ص ۲۸). اما کم‌کم مسئله جمع کردن قدرت خدا با قدرت انسان از صورت ساده مسئله پذیرش تام و تمام جبر یا نفی مطلق آن درمی‌آید و تئوری‌هایی در باب آن به وجود می‌آید. نخستین نظریه در این زمینه، نظریه «کسب» است که ضرابین عمر که معاصر واصل است، ابراز می‌کند. این نظریه چندی بعد به وسیله اشعری اخذ شد و بسط یافت (ص ۲۹).

اما مذهب جبر به حیات خود ادامه می‌دهد و با گروه سلفیه یا حدیث‌بدان با اندکی تغییر و تعدیل در همه جهان اسلام انتشار می‌یابد (ص ۳۱). سلفیه با عملکردی دوگانه پاره‌ای از آیات و روایات ناظر به جبر را می‌پذیرفتند و آیات و روایات مربوط به اختیار آدمی را مسکوت می‌گذاشتند (ص ۳۱). نویسنده فهرستی از آیات مورد استناد سلفیه در باب جبر را بر اساس شرح اصول الخمسة عبد الجبار آورده است (ص ۳۱-۳۳).

اما در مقابل، معتزله بر آن اند که «با قرائت دقیق و عمیق قرآن می‌توان تأییدی برای این معنی یافت که ما واقعاً فاعل اعمال خویشیم و خطاست که آنها را به خدا نسبت دهیم» (ص ۳۳).

نویسنده در ادامه تحلیل خود «برای نشان دادن این معنی که معتزله مخصوصاً از قرن سوم به بعد در جو مخالفت‌آمیزی ناگزیر از اقامه برهان بود» (ص ۳۳) به شرح مختصر آرای مهم‌ترین مخالفان آنها یعنی حنبلیان و اشعریان و صوفیه می‌پردازد (ص ۳۳-۴۹)، در این قسمت نویسنده آرای کسانی چون ابن حنبل و ابن خزیمه و اجزی و ابن بطله، بزاز از حنبلیان و ابوالحسن اشعری و باقلانی و جوینی و بالاخره فخرالدین رازی از اشعری مشربان و حارث محاسبی از صوفیان را در این باب نقل و تحلیل می‌کند.

در قسمت بعدی این فصل با عنوان «تأثیرات بیگانه» نویسنده

جست و جو در آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) روی می‌آورند و در صورت نیاز حدیث‌هایی از خود می‌سازند» (همان).

کهن‌ترین جبریان جهم بن صفوان است که اعتقاد دارد «انسان به برگی می‌ماند که باد آن را به دلخواه خود به هر سو می‌برد» (ص ۱۷). اما وی مورد حمایت امویان قرار نمی‌گیرد و در سال ۱۲۸ هجری به قتل می‌رسد، ولی بعدها به عقاید و گفته‌های او توجه می‌شود.

در مقابل جهم بن صفوان، معبد جهنی نخستین کسی است که در اسلام اعتقاد به قدر یا اختیار دارد (همان). در همین دوره است که واژه «قدر» دچار تحول معنایی می‌شود و از معنای اعتقاد به جبر به معنای اعتقاد به اختیار سیر می‌کند و «قدریه» نام معتقدان به اختیار می‌گردد (ص ۱۷-۱۸). دومین کسی که راه معبد را ادامه می‌دهد غیلان دمشقی است که در سال ۱۲۴ هجری اعدام می‌شود. علت اعدام وی جانبداری از نظریه اختیار است (ص ۱۸).

نویسنده در ادامه این فصل به نحوه شکل‌گیری جریان معتزله می‌پردازد. بنیان‌گذار مکتب معتزله واصل بن عطاء شاگرد حسن بصری است که بر سر مسئله میزان کفر و ایمان آدمیان و ارائه نظریه‌ای تازه در این باب بود که از حسن بصری جدا شد (ص ۱۹-۲۰). تاریخ این واقعه سال صد هجری است. از نظر نویسنده «مکتب معتزله اندیشه‌های معبد و غیلان را گرفت و در نظامی وسیع‌تر و منسجم‌تر وارد کرد». (ص ۲۰) از این پس بود که معتزله و قدریه را یکی دانستند (همان). در ادامه این بخش نظر گاه معتزله درباره امویان بررسی می‌شود. (ص ۲۰-۲۳) عبد الجبار بر آن است که نخستین کسی که مذهب جبر را آورد معاویه سرسلسله خاندان اموی بود که ادعا می‌کرد آنچه اتفاق افتاده مشیت الهی است (ص ۲۰).

شیخ بو عمران اظهار می‌دارد که معتزله اگرچه خواهان جنگ آشکار با امویان که آنها را غاصب می‌دانستند نبودند، ولی آنها را به شدت محکوم می‌کردند (ص ۲۲). در ادامه این بخش روابط معتزله با بنی هاشم بررسی شده است (ص ۲۲-۲۶). خیاط عقاید معتزله را چنان به آموزه‌های شیعه نزدیک می‌بیند که آنها را «شیعیان معتدل» می‌نامد (ص ۲۲). در واقع معتزلیان هوادار بنی هاشم و خاصه حضرت علی‌اند، ولی از ارضیان پیروی نمی‌کنند. روابط معتزله با عباسیان گرم بود و تا هنگام تغییر سیاست متوکل با آنها متحد بودند (ص ۲۴)، در واقع معتزلیان در برابر مخالفان شان به حمایت عباسیان نیازمند بودند. (ص ۲۴) اما در عین حال «بیشتر معتزله ترجیح می‌دهند که از دربار خلافت فاصله بگیرند و در فقر زندگی کنند» (همان).

برای معتزلیان حفظ وحدت همه فرزندان پیغمبر، علویان و عباسیان اهمیت داشت (ص ۲۵). نویسنده علت گرایش مأمون به



بود و آیا خود او با آنان ملاقات داشته یا نه؟ (ص ۶۰) صرف مشابهت هم نمی‌تواند در این زمینه دلیل قانع‌کننده‌ای باشد. بوعلیرقان در آخر این بخش متذکر می‌شود که باید دانست دمشق مهد قدریت نبوده، بلکه بصره بوده است (ص ۶۰) بنابراین نمی‌توان تفکر معتزله را به یوحنا دمشقی پیوند زد. وانگهی براساس آنچه از آرای یوحنا دمشقی می‌دانیم وی بیشتر متمایل به تقدیر و جبرگرایی بوده است تا اختیار، وی اختیار را سرچشمه شرعی دانسته است (ص ۶۰).

در ادامه این بخش به مسئله تأثیر پذیرفتن معتزله از ثنویان و مانویان توجه شده است. نویسنده اولاً شرح خواندنی‌ای در خصوص مانویت و نفوذ آن در جهان اسلام و میزان اطلاعات مسلمین از آن می‌آورد (ص ۶۲-۶۹). بنا به نوشته وی (ص ۶۲) معتزله با ثنوی مذهبان، خاصه مانویان که به قضا و قدر معتقد بودند بیشترین اختلاف و نزاع را داشتند. به طوری که شخصی به نام مرتان فرخ اوزمزداتان در رساله شکنند گمانیک به دفاع از دین زردشتی و رد نظریه اختیار معتزله می‌پردازد (ص ۶۹)، از مباحثات معتزله با ثنویان خلاف ادعای یاد شده ثابت می‌شود، زیرا معتزله در این مباحثات به دفاع از اختیار و مسئولیت انسان می‌پردازند (ص ۶۹).

در بخش بعدی این فصل نویسنده روش‌شناسی معتزله را بررسی می‌کند. روشی که معتزلیان پیش گرفته بودند روشی کاملاً عقلی بود. آنان معتقد بودند که «عقل میان همه انسان‌های روشن‌بینی که معمولاً از امکانات فکری خود برخوردارند به طور مساوی تقسیم شده است.» (ص ۷۱) بوعلیرقان در صفحات ۷۲ تا ۷۳ به مضرات به کار بستن عقل و مطابقت عقل و شرع با هم و برتری عقل در مقام اختلاف عقل و شرع از نظر معتزله می‌پردازد. از نظر معتزله عقل در ارتباط با شرع سه مرحله تحولی را طی می‌کند: ۱- دین را براساس عقل بنا می‌نهند به قصد آن که آن را نیک دریابند. در این مرحله عقل وسیله دریافت معنی متون است؛ ۲- عقل و دین سازگار با یکدیگر و جدایی‌ناپذیر از یکدیگرند؛ ۳- عقل مقدم بر دین دانسته می‌شود (ص ۷۳).

روش عقلی معتزله در مقابل دو روش لفظی سلفیان و استعاری صوفیان قرار دارد. روش لفظی به ظاهر الفاظ متون (قرآن و حدیث) پایبند است و از هرگونه تأویل پرهیز می‌کند، از همین روست که لاجرم به مرتبه تشبیه نزول می‌کند (ص ۷۴). حنبلیان و کرامیان از این روش استفاده می‌کردند (همان).

به نوشته بوعلیرقان «در روش استعاری صوفیه متون وحیانی نمادهایی دانسته می‌شوند که باید راز آنها را گشود، این متون در عین حال حاوی هم معنی ظاهری اند و هم معنی باطنی» (ص ۷۵).

معتزله با پرهیز از روش لفظی و استعاری موفیه به تفسیر متون

این موضوع را بررسی می‌کند که آیا معتزلیان از آرا و اندیشه‌های خارج از قلمرو اسلام تأثیر پذیرفته‌اند یا نه؟ در آغاز این بخش نویسنده با روشن‌بینی متذکر می‌شود که برخی برآن اند که مبانی فکری معتزله تحت تأثیر نظریات فلاسفه یونان و آرای یهودیان و مسیحیان بوده است. اما نویسنده خاطر نشان می‌سازد که «برای تأیید چنین فرضیه‌ای باید از یک سو به متون روشنی استناد کرد و از سوی دیگر راه مشخص انتقال آنها را نشان داد. در مسئله اختیار دشوار می‌توان اعتباری برای چنین فرضیه‌ای قائل شد» (ص ۵۱).

نویسنده با این پیش درآمد، به بررسی منابعی که ادعا می‌شود بر معتزله تأثیر گذاشته می‌پردازد. در باب تأثیرپذیری معتزله از فلسفه یونان چنین اظهار نظر می‌کند «مکتب معتزلی، از جهت تاریخی در آغاز قرن دوم هجری و هشتم میلادی در عهد آمویان یعنی هنگامی که به دست واصل بن عطا تأسیس شد که متون فلسفه یونانی هنوز به زبان عربی ترجمه نشده بود» (ص ۵۴). بر اساس نوشته شیخ بوعلیرقان معتزله با آرای یونانیان آشنا بودند، ولی فقط بخشی از آرای آنها را اخذ می‌کردند که موافق قرآن بود (ص ۵۵)، چنان‌که نظام کتابی در رد ارسطو نوشته بود (همان). در عین حال به نوشته بوعلیرقان در هیچ جا به متونی مربوط به اختیار و تقدیر بر نمی‌خوریم که از یونانی ترجمه شده و معتزلیان از آن استفاده کرده باشند (همان). در این قسمت نویسنده سخن خود را با اظهار نظر هاروبروکر پایان می‌دهد: «بنابراین می‌توان به اتفاق هاروبروکر نتیجه گرفت که کلام و فلسفه اسلام، برخلاف آنچه گفته‌اند ناشی از شناخت فلسفه یونانی نیست، بلکه پیش از آنکه کتاب‌های یونانی به عربی ترجمه شود وجود داشته است، ولی ترجمه کتاب‌های یونانی به عربی صورتی دیگر و دامنه‌ای وسیع‌تر به آن داده است.» (ص ۵۶).

نویسنده سپس به بررسی ادعای مبنی بر تأثیرپذیری معتزله از یهودیان و مسیحیان می‌پردازد. اسفراینی عقیده دارد که قدریان صدر اسلام از اندیشه‌های قدریان یهودی اقتباس کرده‌اند (ص ۵۷). اما به نظر نویسنده در بین مباحثات معتزلیان با یهودیان هیچ سخنی از تقدیر نمی‌بینیم (همان). در متن مشکوکی از اوزاعی ادعا شده که غیلان دمشقی از پیروان قدریه، در اصل مسیحی نو مسلمان بوده‌اند (ص ۵۸). اما جالب اینکه در جلد پنجم معنی اثر عبدالحیار که وی در آن به نقد و رد آرای فرق غیر اسلامی پرداخته، هیچ نشانه‌ای از بحث بر سر تقدیر و اختیار نمی‌بینیم (ص ۵۹).

درباره یوحنا دمشقی هم که ادعا شده در «تربیت فلسفی نخستین متفکران مسلمان» نقش مهمی داشته (ص ۵۹-۶۰) باید خاطر نشان ساخت که معلوم نیست آثار او در میان معتزلیان شناخته شده

قدریان و اهل حدیث اشاره می‌کند (ص ۱۴۴-۱۴۷). معتزله اندیشه «کسب» را غیرقابل فهم می‌دانند (ص ۱۴۷) از این رو به نقد آن می‌پردازند. حتی ابوهاشم معتقد است که «کسب» و «جبر» عملاً به یک معنی هستند (همان). نویسنده در پایان این فصل و پس از ارائه تفصیلی نقد معتزله نظریه «کسب» را این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند «دلیل باطنی که نظریه پردازان «کسب» را به طرح نگرشی چنین ناستوار و دفاع از آن واداشته است به عقیده آنها ضرورت حفظ تعالی الهی است، و حال آن که به عقیده معتزله، قول به اختیار انسان به معنی انکار تعالی الهی نیست، زیرا فعل خدا و فعل انسان یکسان نیست. قدرت ما محدود و ناقص است ولی قدرت خدا نامتناهی و کامل است. بنابراین می‌توان آزادی انسان را در عمل کردن تصدیق کرد، بی‌آنکه از قدرت مطلقه خدا کاست یا آن را نادیده گرفت. ما درباره این دو قدرت به تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت» (ص ۱۵۷).

نویسنده در دو بخش سوم و چهارم این فصل به بررسی مسئله «شر» و «آلم» و توجیه آن از دیدگاه معتزله پرداخته است. در بخش پنجم این فصل هم مسئله موجودات غیرمکلف بررسی شده است. در فصل سوم کتاب به موضوع بس مهم «استطاعت» پرداخته شده است.

در بخش اول این فصل «استطاعت» از حیث اصطلاح و تعریف بررسی شده است. مسائل مهم دیگری که در این فصل به آن توجه شده، از این قرار است: تقدم قدرت بر فعل (ص ۲۰۹-۲۱۳)، قدرت و شواهد قرآنی آن (ص ۲۱۳-۲۱۵)، قدرت و جبر (ص ۲۱۵-۲۱۸)، قدرت و ضرورت (ص ۲۱۸-۲۱۹). در بخش دوم این فصل با عنوان «قدرت خدا و قدرت انسان» مباحثی چون؛ وابستگی قدرتی به قدرت دیگر (ص ۲۲۲-۲۲۵)، آیا قدرت انسان می‌تواند قدرت الهی را محدود کند (ص ۲۲۵-۲۳۰)، مقایسه افعال خدا و افعال انسان (ص ۲۳۰-۲۳۴) بررسی شده است.

در بخش سوم این فصل تحت عنوان «اراده و اختیار» این مباحث آمده است: تحلیل اراده (ص ۲۳۷-۲۴۱)، اراده خدا و معنی آن (ص ۲۴۱-۲۴۵)؛ آیا اراده خدا قدیم است یا محدث (ص ۲۴۵-۲۴۷)، خدا ضرورتاً همه افعال ما را اراده نمی‌کند (ص ۲۴۷-۲۵۰).

در بخش چهارم این فصل با عنوان «اختیار» این مسائل بحث شده است: اختیار و وجوه مختلف آن (ص ۲۵۳-۲۵۵)، اختیار و انگیزه‌ها (ص ۲۵۵-۲۵۷)، اختیار و فعل (ص ۲۵۷-۲۶۰)، اختیار و ایمان (ص ۲۶۰-۲۶۳).

بخش پنجم هم با عنوان «افعال انسانی و جایگاه آنها» مشتمل بر این موضوعات است: افعال اختیاری و افعال غیراختیاری (ص ۲۶۷-۲۶۸)، افعال غیرمستقیم یا متولد (ص ۲۶۸-۲۷۱)؛ صفت افعال

دست می‌زنند که بتوان آنها را بر عقل منطبق ساخت. از همین روست که معتزله متوسل به تأویل عقلانی می‌شوند. آنها معتقدند که این روش امکان‌پذیر است، زیرا وحی مؤید داده‌های عقل است (ص ۷۶). نظام بر آن است که تأویل عقلی در عین وفاداری به تعالیم معتزلی باید هر چه بیشتر نزدیک به معنی متداول متن باشد (ص ۷۷).

نویسنده در ادامه به توضیح استفاده معتزلیان از روش جدلی می‌پردازد (ص ۷۹-۸۱) و خاطر نشان می‌سازد که معتزله به همین دلیل به «جدلیون» شهرت داشتند (ص ۸۱). مؤلف متذکر می‌شود که جدل مورد استفاده معتزله فاقد نظم و روش بود (ص ۸۱). معتزله تقلید، حدیث و عقاید خرافی را نیز رد و نفی می‌کنند (ص ۸۱-۹۰) و طرفدار تحلیل انتقادی و اجتهاد هستند (ص ۹۰-۹۲).

بوعمران در واپسین بخش این فصل به بررسی متون پایه مربوط به معتزله می‌پردازد. از نظریه متون پایه معتزله دو دسته‌اند: متون پایه غیرمعتزلی که عبارت‌اند از: مقالات اشعری، الفرق بین الفرق بغدادی، التبصیر فی الدین اسفراینی و ملل و نحل شهرستانی. متون پایه معتزلی هم عبارت‌اند از این آثار: کتاب الانتصار خیاط، معنی عبدالجبار، شرح اصول الخمسه و دیگر تألیفات او، مجازات شریف رضی، امالی سید مرتضی، تفسیر کشاف و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید.

در ادامه این نوشته به معرفی اجمالی مباحث بسیار مهم کتاب می‌پردازیم.

فصل دوم کتاب تحت عنوان «انسان مجبور نیست» دارای پنج فصل به قرار زیر است: نقد جبر، نظریه کسب، شر و توجیه آن، آلم و تبیین آن، موجودات غیرمکلف. مؤلف در این فصل نخست به ارائه دیدگاه‌های معتزله در نقد آرای مبتنی بر قرآن جبریه (ص ۱۲۰-۱۲۸) و نقد احادیث و روایات درباره قدر (ص ۱۲۹-۱۳۲) می‌پردازد و سپس متعرض توضیحات معتزله در باب آیات مؤید اختیاری می‌گردد (ص ۱۳۲-۱۳۶). سپس نظرگاه غالب معتزله را درباره عادت و علت (ص ۱۳۶-۱۳۹) می‌آورد و متذکر می‌شود که «مذهب معتزله علیت را به عنوان امری بدیهی می‌پذیرد: علت ضرورتاً متصل به معلول است و مربوط به عامل واقعی است.» (ص ۱۳۷). اما در عین حال دوسه تن از متألهان معتزلی را نام می‌برد که قائل به اصل علیت نبودند و حتی با آن مخالفت می‌کردند (ص ۱۳۹)، جاحظ از این جمله است (همان).

در قسمت بعدی این فصل نظریه «کسب» و منشأ تاریخی و گروه‌های قائل بدان و نقد معتزله به آن بررسی می‌شود (ص ۱۴۳-۱۵۷). نویسنده در این قسمت به معانی «کسب» از نظر جبریان،



می‌کند و از تلاش کسانی چون جمال‌الدین قاسمی و احمد امین و ابو زید و زهدی جارالله و محبوب بن میلاد در زمینه احیای نام و یاد آثار معتزله با نوشتن آثاری در این باب تقدیر به عمل می‌آورد.

واپسین بخش کتاب به نتیجه‌گیری از مباحث گذشته و چشم‌انداز آینده اختصاص دارد. نویسنده در قسمتی از این فصل به نقد و تحلیل انتقاداتی که بر عقلی مشرب‌ی افراطی معتزله شده می‌پردازد و نظر گلدتسیهر را در این باب صائب‌تر می‌داند: نمی‌توانیم این معنی را نادیده بگیریم که فعالیت معتزله تأثیر مفیدی داشته است، آنها به ارج بخشیدن به عقل، حتی در مسائل ایمان کمک کردند... برخلاف همه مشکلات و همه انکارها حق عقل تا اندازه نسبتاً زیادی، حتی در اسلام اهل سنت شناخته شد.» (ص ۴۱۳)

وی سپس به ارزیابی دستاوردهای مثبت اندیشه معتزلی می‌پردازد و از مشابهت برخی آرای متفکران معاصر چون سارتر و ویلیام جیمز با معتزله سخن به میان می‌آورد. شیخ بوعمران معتقد است نظریه معتزلی اختیار برای امروز هم فایده تاریخی و فرهنگی جهت شناخت بهتر افکار و تعالیم عصر عباسی و رودرویی فرهنگ‌ها در آن عهد دارد و از سوی دیگر منبع تفکر برای زمان ماست (ص ۴۲۳-۴۲۴)، «زیرا اکتفا نکرده است به اینکه انسان را من حیث فرد از الزامات بیرونی فلج‌کننده کوشش و اندیشه اش آزاد کند، بلکه علاوه بر آن کوشیده است تا به تعریف شرایط مثبتی که به فعالیت شخصی امکان پیوستن به کوشش جمعی می‌دهد، او را در جامعه‌ای زنده ادغام کند. بنابراین اختیار انسان نه انتزاعی است و نه صرفاً جنبه مابعدالطبیعی یا اخلاقی دارد؛ بلکه تمام حوزه فعالیت‌های عقلانی، اخلاقی و سیاسی - اجتماعی او را در بر می‌گیرد. این ترکیب و تألیف که برای زمان خود بس اصيل بود، به رغم بعضی نارسایی‌ها، همچنان استوار و تازه است. مرجعی است برای تفکر نو شده و پرورده‌تر در حوزه تمدن کنونی که خاصه از آن جهت پویاست که باب «اجتهاد» یعنی بررسی مجدد و تحلیل انتقادی را کاملاً باز نگاه می‌دارد (ص ۴۲۴).

کتاب مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن مرجعی است پرمایه و پرنکته که از این پس راهنمای تحصیلات و تحقیقات دانشجویان و پژوهندگان کلام اسلامی خواهد بود. آنچه لذت خواندن این متن را در زبان فارسی دو چندان می‌کند ترجمه روان و رسای استاد سعادت است که با مهارت تمام مطالبی چنین سنگین را بدین شیوایی به فارسی برگردانده‌اند. ظرافت حروفچینی و صفحه‌آرایی و جلد کتاب هم بر جذابیت آن افزوده است که در این زمینه باید از نشر هرمس سپاسگزار بود.

(ص ۲۷۱-۲۷۴). فصل چهارم کتاب، «آزادی و مسئولیت» نام دارد و در بخش اول آن رابطه عقل و اخلاق بررسی شده و مباحثی چون: اخلاق عقلانی (ص ۲۷۹-۲۸۲)، اعتراضات جبری - مذهبانه و رد آنها (ص ۲۸۲-۲۸۶)؛ آیا ارزش اخلاقی را می‌توان تنها بر عقل مبتنی کرد؟ (ص ۲۸۶-۲۸۹)؛ فلسفه و پیامبری (ص ۲۸۹-۲۹۲)؛ اخلاق عقلانی و وحی مکمل یکدیگرند (ص ۲۹۲-۲۹۴)؛ مطرح شده است.

مباحث بخش دوم این فصل تحت عنوان «مسئولیت و آزادی وجدان» از این قرار است: کافر در ایمان آوردن آزاد است (ص ۲۹۶-۳۰۱)، معانی مختلف ضلالت (ص ۳۰۱-۳۰۴)، انسان می‌تواند ایمان بیاورد یا کافر بماند (ص ۳۰۴-۳۰۶) هدی و توسعه معنایی آن (ص ۳۰۶-۳۱۰)، پس انسان مسئول است، چه، آزاد است (ص ۳۱۰-۳۱۱). مباحث بخش سوم این فصل تحت عنوان «شناخت و گناه» چنین است: آیا انسان به ناخواه گناه می‌کند (ص ۲۱۳-۲۱۵)، وضع گناهکار (ص ۳۱۵-۳۱۸)، طبقه بندی گناهان (ص ۳۱۸-۳۲۱)، گناهکار و شیطان (ص ۳۲۱-۳۲۴)، قتل نفس و خودکشی (ص ۳۲۴-۳۲۷). در بخش چهارم این فصل هم تحت عنوان «اختیار و لطف الهی» این مسائل آمده است: و جوه لطف الهی (ص ۳۳۳-۳۳۶)، مسئولیت و لطف الهی (ص ۳۳۶-۳۳۹)، اعتراضات جبری مذهب‌ان و رد آنها (ص ۳۳۹-۳۴۲).

مباحث بخش پنجم این فصل هم با عنوان «اختیار و مجازات» چنین است: پاداش و کیفر (ص ۳۴۴-۳۴۷)، نظریه مرجئه و رد آن (ص ۳۴۷-۳۴۹)؛ توبه و بخشایش گناهان (ص ۳۴۹-۳۵۲). آیا شفاعت ممکن است (ص ۲۵۲-۲۵۶).

مؤلف در آخرین فصل کتاب به مبحث مهم چگونگی انتشار مذهب اعتزالی پرداخته است. در این فصل از مباحث جالبی چون گرایش حنبلیان به نظریه اختیار معتزله، تحول مذهب اشعری و رابطه مذهب معتزله با دیگر مذاهب اهل سنت سخن به میان آمده است. در بخش دوم این فصل از چگونگی رابطه معتزلیان با شیعیان بحث شده است.

همچنین به رابطه معتزله و خوارج، و معتزله با صوفیان، پرداخته است. در بخش سوم این فصل مبحث مهم ارتباط اهل اعتزال با فلسفه مطرح شده، همچنین از میزان آشنایی ابن رشد با معتزله سخن به میان آمده است. از دیگر مباحث این بخش بحث ارتباط معتزله با یهود و مسیحیت است.

در بخش چهارم این فصل بوعمران سخن از تجدید حیات مذهب معتزله به میان آورده است. وی در این فصل از آرای کسانی چون امیرعلی، جمال‌الدین افغانی، محمد عبده، محمد اقبال، لجبایی یاد